

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روش منطقی بحث در علم اجمالی

عرض کردیم که روش منطقی بحث همین است که ما ابتداءً ببینیم که ادله‌ی اصول عملیه ثبوتاً و یا اثباتاً شامل اطراف علم اجمالی می‌شود یا خیر؟ و نباید بحث را ابتداءً روی این محور آورد که آیا علم اجمالی علّت تامه است یا عنوان مقتضی را دارد. اگر گفتیم علم اجمالی علّت تامه است معنایش این است که خود این علم اجمالی مانع از جریان اصول عملیه در اطراف علم اجمالی بشود. یعنی اگر ادله‌ی اصول عملیه هم به حسب ظاهر شامل اطراف علم اجمالی بشود اما می‌گوئیم چون علم اجمالی منجز است و منجزیت را به علّت تامه معنا کردیم، گفتیم علّت تامه است برای دو چیز، هم برای مخالفت قطعیّه و هم برای موافقت قطعیّه. علم اجمالی علّت تامه است برای اینکه مخالفت قطعیّه حرام باشد و موافقت قطعیّه واجب. آن وقت باید بیائیم بگوئیم این علم «مانع عن جریان الاصول العملیه فی اطراف العلم الاجمالی».

در حالی که ما نباید الآن به خود علم اجمالی کاری داشته باشیم بلکه باید ببینیم آیا ثبوتاً و یا اثباتاً ادله‌ی اصول عملیه در اطراف علم اجمالی جاری هست یا نه؟ اگر گفتیم ثبوتاً امکان دارد و بعد هم آمدیم گفتیم به حسب اثبات ادله‌ی استصحاب در این دو طرف شک جاری است، ادله‌ی برائت در این دو طرف شک جاری است، دیگر مجالی نمی‌رسد به اینکه آیا علم اجمالی علّت تامه است یا اقتضاء دارد. اگر گفتیم ثبوتاً امکان ندارد، دیگر نوبت به مقام اثبات نمی‌رسد؛ آن وقت می‌گوئیم این علم اجمالی آیا علّت تامه است یا عنوان مقتضی را دارد. پس ببینید چقدر بین این دو شکل بحث فرق می‌کند و به عبارت دیگر در آن شکل اول بحث می‌آئیم مسئله‌ی جریان اصول و عدم جریان اصول را از آثار قرار می‌دهیم، می‌گوئیم اگر علم اجمالی علّت تامه باشد اثرش این است که اصول عملیه در اطراف علم اجمالی جاری نمی‌شود، اگر علم اجمالی مقتضی باشد اثرش این است که اصول عملیه در اطرافش جاری می‌شود، یعنی جریان اصول و عدم جریان اصول را ما به عنوان ثمره‌ی علّت و اقتضا قرار می‌دهیم. ما می‌خواهیم عرض کنیم این درست نیست. اینکه بیائیم بحث را از اول بیاوریم روی اینکه آیا علم اجمالی علّت است یا مقتضی؟ بعد ثمره‌اش را همین قرار بدهیم که اگر علّت باشد مانع از جریان اصول است اما اگر مقتضی باشد مانع نیست این حرف درستی نیست، این هم روش درستی نیست. ما باید از اول بیائیم ببینیم ثبوتاً و اثباتاً اصول عملیه در این دو مورد شک در دو طرف علم اجمالی جاری است یا نه؟

اگر جریان پیدا کرد دیگر علم اجمالی کالعدم می‌شود همان حرفی که مرحوم خوانساری و مرحوم میرزای قمی قائل‌اند، اینها می‌گویند در اطراف علم اجمالی اصول عملیه جاری است، وقتی جریان دارد اصلاً علم اجمالی وجود ندارد و کالعدم می‌شود!

اما اگر گفتیم ثبوتاً و اثباتاً یا فقط همان مرحله‌ی ثبوت، بگوئیم در مرحله‌ی ثبوت اصول عملیه امکان جریان ندارد، آن وقت

نوبت می‌رسد به اینکه حالا این علم اجمالی چه اثری دارد؟ آیا این علم اجمالی ما را به حرمت مخالفت قطعیه و وجوب موافقت قطعیه می‌رساند یا خیر؟

پس بحث منطقی این است، اول ما بیائیم بگوئیم اصول عملیه در اطراف علم اجمالی کجا می‌آید و کجا نمی‌آید؟ در جاهایی که جریان دارد اصلاً علم اجمالی کالعدم می‌شود. لازمه‌ی مطالب و بحث‌های آقایان این است که ما يك جا بگوئیم علم اجمالی علت تامه است و در جای دیگر مقتضی است، علم اجمالی اگر علت است همه جا باید علت باشد، اگر مقتضی است همه جا باید مقتضی باشد، پس معلوم می‌شود که این روش بحث صحیح نیست.

اگر به کلمات مرحوم آقای خوئی رجوع کنید خواهید دید که ایشان نیز از علیت یا اقتضا علم اجمالی بحث نکرده اند و بحث را در چهار مرحله دنبال نموده اند: ثبوت و اثبات، در هر کدام هم یا در همه اطراف و یا در بعضی از اطراف. به نظر ما این روش درستی است. شما می‌بینید که کلمات شیخ در رسائل دارای اضطراب است. و لذا گاهی اوقات، به خود شیخ در رسائل نسبت داده شده که شیخ علیت تامه‌ای است، گاهی نسبت داده شده که شیخ اقتضایی است، البته در وجوب موافقت قطعیه، در حرمت مخالفت قطعیه تقریباً همه‌ی بزرگان علیت تامه‌ای هستند. می‌رسند به وجوب موافقت قطعیه، آنجا بعضی‌ها علیت تامه‌ای می‌شوند و بعضی اقتضایی می‌شوند، شیخ چند جور عبارت دارد در رسائل، از بعضی از عباراتش استفاده می‌شود که علم اجمالی علت تامه است برای وجوب موافقت قطعیه، از بعضی عبارات استفاده می‌شود که مقتضی است.

آخوند در کفایه در دو جا، یکی در همین بحث اصالة الاحتیاط و یکی هم در بحث قطع و حاشیه‌ی رسائل، به صور مختلفی نظر داده است. در بحث قطع و حاشیه‌ی رسائل آخوند علیت تامه‌ای شده و فرموده علم اجمالی علت تامه است اما در بحث اصالة الاحتیاط قایل به اقتضا شده است. من می‌خواهم عرض کنم این تشتت هم ریشه‌اش به همین مطلب برمی‌گردد، یعنی اگر بحث را به صورت عکس کنند، یعنی کجا اصول جاری است و کجا جاری نیست؟ آنجایی که جاری هست مجالی برای علم اجمالی نیست، در جایی که اصول جاری نیست باید بیائیم بحث کنیم که این علم اجمالی چه ارزشی دارد؟ آیا علم اجمالی برای مخالفت قطعیه علت است، برای موافقت قطعیه علت است یا اقتضا دارد؟

بررسی کلام صاحب منتقى الاصول

مؤید دیگر این است که در این کتاب شریف منتقى الاصول که مکرر گفتم از کتاب‌های بسیار محکم در علم اصول است و آقایان حتماً با این کتاب ارتباط داشته باشید. در این کتاب وقتی که این بحث را مطرح می‌کنند که آیا علم اجمالی نسبت به مخالفت قطعیه منجزیت دارد یا ندارد، می‌فرماید «التحقیق: انه مع عدم ورود ترخیص من المولى في ارتكاب جميع الأطراف، لا إشكال في كون العلم منجزاً» [1]؛ اگر مولا در ارتکاب جمیع اطراف ترخیصی را صادر نکرده باشد آن وقت می‌گوئیم عقل می‌گوید باید این علم اجمالی اثر خودش را داشته باشد و مخالفت قطعیه جایز نیست.

«إنما الإشكال في منجزية العلم مع ورود الترخيص من المولى في المخالفة، فان ثبت حكم العقل باستحقاق العقاب عند العلم الإجمالي و لو مع ترخيص المولى، كان ترخيص المولى ممتنعاً عقلاً لمنافاته لحكم العقل بالقبح. و ان لم يثبت حكمه بالمنجزية بقول مطلق حتى مع الترخيص، لم يكن مانع من ترخيص المولى لعدم منافاته لحكم عقلي قطعي. فالتخيير نشأ من إطلاق الدليل و عدم الدليل على التصرف فيه، الا بمقدار يحكم العقل بامتناع العمل بالعام و هو الأخذ بالإطلاق الأحوالی في كلا الفردين فلا بد من التصرف فيه من تلك الجهة» [2]؛ حالا جایی که يك ترخیصی از مولا صادر شده که من همین جا عرض کنم که این مطلب را مجال نشده عرض کنیم امام رضوان الله علیه می‌فرمایند برخی از این روایاتی که در باب برائت وارد شده، اصلاً خود این روایات موردش علم اجمالی است، اگر هم علم اجمالی موردش نباشد يك مورد اعمی است که یکی از مصادیق

علم اجمالی است، یعنی ظاهر بعضی از این روایات ترخیص در اطراف علم اجمالی است.

ایشان می‌فرماید اگر از مولا ترخیصی در اطراف علم اجمالی وارد شد، حالا باید برویم سراغ عقل، اگر آن حکم عقل مطلق است، عقل می‌گوید در اطراف علم اجمالی مخالفت قطعیه حرام است ولو خود مولا ترخیص داده باشد، باید بگوئیم این ترخیص باطل است، اگر حکم عقل معلق است یعنی عقل بگوید من که می‌گویم در اطراف علم اجمالی حق مخالفت نداری، معلق است بر اینکه از طرف مولا ترخیصی وارد نشده باشد، ما این ترخیص را روی چشم‌مان می‌گذاریم و قبول می‌کنیم، بعد می‌فرماید بعبارة أخرى، همی نزع در این است که آیا حکم العقل باستحقاق العقاب مطلقاً أو معلقاً، آیا عقل می‌گوید در اطراف علم اجمالی اگر مخالفت قطعیه کردی استحقاق عقاب داری، مطلقاً؟ مطلقاً یعنی ولو مع ترخیص المولا، که می‌شود علت تامه. ولو مع ترخیص المولا، مطلقاً یعنی اگر مولا هم ترخیص داد ترخیص مولا به درد نمی‌خورد و لغو است، این می‌شود علت تامه. یا اینکه نه! این حکم العقل بحرمة المخالفة و استحقاق العقاب معلقاً، یعنی عقل يك حکم تعلیقی دارد، می‌گوید اگر شارع و مولای تو اجازه نداد من می‌گویم مخالفت تو حرام است، نزع را می‌برند روی اینکه آیا حکم العقل مطلقاً أو معلقاً.

بعد ایشان می‌فرماید مرحوم محقق عراقی در کتاب نهاية الافکار در جلد سوم صفحه 306 می‌فرمایند حکم العقل مطلق و دلیل عراقی هم ارتکاز است. بعد خود صاحب منتقی می‌فرماید ما این ارتکاز را قبول نداریم و شاعدی برایش نداریم، ما می‌توانیم بگوئیم حکم عقل معلق است، عقل از اول که می‌گوید در اطراف علم اجمالی حق مخالفت نداری، معلق علی عدم الترخيص من الشارع.

به نظر ما تمام اینها تکلف اندر تکلف است، ما اول بیائیم علم اجمالی را به میدان بیاوریم، بعد حکم عقل را برایش بیاوریم و بعد هم بگوئیم این حکم عقل مطلق است یا معلق، این چه کاری است؟ شما از اول بیائید بگوئید در اطراف علم اجمالی چون هر طرفی عنوان مشکوک را دارد و موضوع اصول عملیه مشکوک است آیا اصل عملی جاری است یا نه؟ اگر اصل عملی جاری شد، آنجا علم اجمالی هیچ اثری ندارد، کالعدم می‌شود، اگر گفتید اصل عملی جاری نمی‌شود، علم اجمالی اثر خودش را می‌گذارد، یعنی عقل در اینجا حالا می‌گوید شما به نظر من باید اطاعت کنی و مخالفت قطعیه حرام است. چرا ما بیائیم بگوئیم «هل حکم العقل مطلقاً أو معلقاً» فرمایش ایشان هم يك امر واضحی است و در حکم عقل که نمی‌شود اختلاف کرد. حکم عقل که واضح است، مرحوم عراقی بگوید ارتکاز ما و وجدان ما این است که حکم العقل مطلقاً، صاحب منتقی بگوید نه، ما این ارتکاز را قبول نداریم، حکم العقل معلقاً، اینها به نظر ما کشف از این می‌کند که بحث را معکوس کردند، بحث همین است که ما این ده پانزده روزه کردیم و تقاضا می‌کنم يك دور دیگر آقایان این مباحث را مراجعه کنید.

ما وقتی ثبوتاً و اثباتاً تکلیف جریان اصول عملیه را روشن کردیم دیگر مسئله روشن است، اگر گفتیم اصول عملیه جاری می‌شود علم اجمالی کنار می‌رود و اگر گفتیم اصول عملیه ثبوتاً مشکل دارد یا اثباتاً مشکل دارد علم اجمالی اثر خودش را می‌گذارد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1]. منتقی الاصول (چاپخانه امیر، 1413 ق)، ج 5، ص 70.

[2]. همان.